

چگونه ائمه اطهار با وجود دارا بودن مقام عصمت مطلقه به خود نسبت گناه می دهند

مقاله پیش رو گزیده ایست از فرمایشات حضرت آیت الله حاج سیدمحمد محسن طهرانی در کتاب حیات جاوید در ارتباط با اینکه چگونه ائمه اطهار علیهم السلام با وجود دارابودن مقام عصمت مطلقه به خود نسبت گناه می دهند، ایشان در ابتدا به تبیین و نقد برخی از دیدگاه ها و نظرات در ارتباط با این مساله پرداخته و در نهایت نظر بدیع و دقیق خود را در حل این عویصه و مشکل بر اساس مبانی دقیق عرفانی و فلسفی بیان می فرمایند .

شبهه برخی افراد در عدم مخاطب بودن امام حسن مجتبی در وصیت نامه امیرالمؤمنین در حاضرین مطلبی که باید مورد توجه قرار گیرد، کیفیت تخاطب امام امیرالمؤمنین علیه السلام با فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام است؛ چنانچه از لحن این وصیت نامه به دست می آید، گرچه حضرت با عبارت: *إلى المولود المؤمن ما لا یدرک*^۱

«به فرزندی که در پی آرزوهای دست نیافتنی، روزگار سپری می نماید»، تصریح به فرزند خاص ندارند؛ و لذا برخی با استناد به بعضی از مستندات، آن را به محمد بن حنفیه، فرزند دیگر امام علیه السلام نسبت می دهند و وصی حضرت را در این مکتوب، محمد بن حنفیه می شمرند؛ در حالی که مقتضای عرف در این موارد، رعایت جانب ملاحظات عرفیه، از قبیل اولیّت در سنّ و اولویّت در انتساب و سایر خصوصیات امام حسن مجتبی علیه السلام می باشد. کلمات امیرالمؤمنین و سایر ائمه علیهم السلام در چنین مقاماتی منافی مقام عصمت ایشان نمی باشد

نکته ای که اینان را بر آن داشته است تا چنین تصویری بنمایند، اینست که: پاره ای از عبارات، مانند *عبد اللّٰتیا و تاجر الغرور*، و یا مثل *صریح الشّهوات*، با مقام امام علیه السلام و عصمت مطلقه، سازگار نمی باشد. بنابراین، یا مقصود از مولود در این فقرات فرزند دیگر آن حضرت، جناب محمد بن حنفیه است، و یا اینکه باید به طور کلی این فقرات را از معنای اصلی و وضعی خود خارج نمود، و به توجیّهات و تأویلات و مجازات و تعیین معنایی غیر از مفاهیم واقعی خود، برای آنها دست یازید.

البته صرف نظر از اینکه چنین نگرشی فی حدّ نفسه دور از شوون مبانی محاوره و قواعد ادب است، نسبت به خصوصیت مقام که یک طرف آن حضرت امیرالمؤمنین و طرف دیگر فرزند برومندش امام حسن مجتبی علیهما السلام است، بسیار موهون تر و نامناسب تر و دورتر از تعقل و تأمل خواهد بود؛ زیرا اقتضای مقام امامت در امام مجتبی علیه السلام با اصل این تعابیر در تضاد است، چه به مفهوم

^۱ نهج البلاغه (عده)، ج ۳، ص ۴۲.

اصلی حمل شوند یا توجیه گردند؛ زیرا نفس استعمال لفظ موجب وهن و هتک حرمت امام تلقی خواهد شد، و صدور این مسأله از افراد عادی مستهجن است تا چه رسد به امام معصومی همچون علی بن ابی طالب علیه السلام.

علاوه بر این، مگر این عبارات اختصاص به این وصیت‌نامه دارد؟ اگر مولا علی علیه السلام در خطاب به فرزندش که هنوز رسماً به مرتبه ولایت و امامت نرسیده بود این گونه کلمات و عبارات را استعمال کرده است، پس چه خواهید گفت در فقرات دعای ابوحزمه ثمالی که حضرت سجاد علیه السلام در هنگام تصدی مرتبت ولایت مطلقه و امامت کلیه، خطاب به پروردگار عرضه می‌دارد: *أَنَا الَّذِي عَلَى سَيِّدِهِ اجْتَرَى، أَنَا الَّذِي عَصَيْتُ جِبَارَ السَّمَاءِ، أَنَا الَّذِي أُعْطِيتُ عَلَى مَعْصَى الْجَلِيلِ [المعاصی جلیل] الرُّثَا.*

«من آن شخصی هستم که بر مولا و آقای خود جرأت و جسارت ورزیده است، من کسی هستم که با خدای آسمان با آن هیمنه و جبروتش به مقابله و ستیز برخاستم، من آن فردی هستم که برای دسترسی به معاصی کبیره رشوه پرداختم!»

آیا می‌توان گفت که امام معصوم علیه السلام اقدام به چنین فواحش و گناهانی می‌کند؟! و یا اینکه می‌توان تصور نمود که امام علیه السلام از این الفاظ و عبارات معانی دیگری غیر از معنی و مفهوم وضعی و اصلی خود را قصد نموده است؟! و یا در مناجات امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه می‌خوانیم:

مَوْلَايَا يَا مَوْلَايَا، أَنْتَ الْجَوَادُ وَأَنَا الْبَخِيلُ وَ هَلْ يَرْحَمُ الْبَخِيلَ إِلَّا الْجَوَادُ ... مَوْلَايَا يَا مَوْلَايَا، أَنْتَ الْهَادِي وَأَنَا الضَّالُّ وَ هَلْ يَرْحَمُ الضَّالَّ إِلَّا الْهَادِي ... مَوْلَايَا يَا مَوْلَايَا، أَنْتَ الْغَفُورُ وَأَنَا الْمُنْذِبُ وَ هَلْ يَرْحَمُ الْمُنْذِبَ إِلَّا الْغَفُورُ.

طبیعی است که تصور بخل و یا گمراهی و یا گناه از امام معصوم علیه السلام محال و ممتنع است، چه اینکه بخواید با مردم سخن بگویند و یا اینکه با خدا راز و نیاز نماید. در هر حال محال، محال است، فرقی نمی‌کند.

پاسخ اول و نقد آن: ادراک عظمت پروردگار علت انتساب گناهان و صفات رذیله

توجیهاات ناصواب عده‌ای در مقام دفاع از عصمت اهل بیت علیهم السلام

بعضی گفته‌اند: امام علیه السلام در مقام خضوع و خشوع و مسکنت، در قبال خدای متعال از

این عبارات و کلمات بهره می‌گیرد، و هنگامی که عظمت و جلال و کبرائیت حضرت حق بر او مکشوف می‌شود، خود را حقیر و گناهکار و متّصف به صفات رذیله می‌پندارد و با خدای خود این‌گونه خطاب می‌کند.

این توجیه نیز ناموجه و نامناسب می‌نماید، به دلیل اینکه:

اولاً: هر گناه و یا طاعتی که از ناحیه پروردگار مورد حکم و تکلیف قرار گیرد، دارای مفهوم خاصّ و حدود مشخص است و از این جهت هر کدام با دیگری متفاوت خواهد بود. گرچه در ترک و یا اتیان به آنها، مکلف به یکسان مورد ثواب و یا عقاب قرار خواهد گرفت.

مثلاً حقیقت نماز با روزه متفاوت است، گرچه هر دو واجب و الزامی می‌باشند؛ و یا حقیقت شرب خمر بارشوه برای امور مذمومه فرق می‌کند، گرچه هر دو حرام بوده و مستوجب عقاب می‌باشند. بنابراین چگونه ممکن است امام علیه السّلام در حالی که شرب خمر نکرده است به خداوند عرضه دارد: پروردگارا! من امروز شرب خمر نمودم؛ این کلام کذب محض خواهد بود؛ گرچه به جهت تواضع باشد و به نیت استخفاف و استحقار سر زده باشد.

مثلاً اگر امام زین‌العابدین که از ناحیه پدر به حضرت سیدالشّهداء علیهما السّلام منسوب می‌باشند، به خدا عرض کنند: پروردگارا! پدر من فلان عرب بادیه‌نشین و بدوی است، و مقصود آن حضرت تواضع و استخفاف خویش باشد، آیا این عمل صحیح و پسندیده است؟ خیر، بلکه کذب و حرام است؛ زیرا قلب واقعیات است، و قلب یک واقعیّت عقلاً و عرفاً و شرعاً حرام و باطل است، گرچه به جهت تواضع و فروتنی باشد.

ثانیاً: امام علیه السّلام می‌تواند به نحو دیگری اظهار عجز و مسکنت و ذلّت در قبال کبرائیت و جلال پروردگار بنماید، و نیازی به استفاده از این تعبیر ندارد تا موجب شبهه و تشویش اذهان و تردید در حقیقت ولایت بین افراد گردد؛ چنانچه در بسیاری از ادعیه و آثار مأثوره از ائمه علیهم السّلام این نکته به چشم می‌خورد.

پاسخ دوم و نقد آن: امام علیه السلام خود را نماینده سایر افراد و گناه کاران قرار می‌دهد برخی نیز گفته‌اند: منظور امام علیه السلام از مقام تکلم، شخص خود او نیست، بلکه خود را نماینده سایر افراد و گناهکاران قرار می‌دهد و از طرف و ناحیه آنها با پروردگار به مناجات و راز و نیاز برمی‌خیزد؛ مثل حاکم و سلطانی که در ارتباط با سایر ملل و دُوک، خود را نماینده ملت و مردم سرزمین خویش به حساب می‌آورد و کلام خود را حکایتاً از طرف کلام ملت، به مخاطبین القاء می‌کند.

این توجیه نیز ناموجه است؛ زیرا:

کسی که خود را مبرّی از این اوصاف می‌داند، چگونه با این تعابیر خود را در زمره اهل فسق و فجور قلمداد می‌کند؟ متکلم در مقام نمایندگی از طرف فرد یا افرادی که در یک جهت یا جهات متعدده اشتراک در عنوان و اوصاف دارند، اگر خود متّصف و معنون به آن جهت و جهات نباشد، نباید به گونه‌ای سخن بگوید که مخاطب او را هم‌رأی و هم‌مram و هم‌سلیقه با آن افراد قلمداد کند؛ و در این عبارات دقیقاً بر خلاف این روش سخن گفته شده است. و اگر در مقام نمایندگی، خود را در زمره سایرین می‌پندارد و از جمله آنان می‌شمرد، باز اشکال و نقد در اینجا نیز مطرح خواهد شد؛ چنانچه این نکته در بسیاری از ادعیه مأثوره از معصومین علیهم السّلام رعایت شده است؛ مثلاً در مناجات و دعای حضرت صاحب الأمر عجّل الله فرجه الشّریف به پروردگار عرضه می‌دارد:

«پروردگارا! شیعیان ما از ما هستند، و طینت آنان با آب زلال ولایت تخمیر و پرداخته شده است. پروردگارا! در روز قیامت اگر گناهکار و خطاکاری از آنان را برای عرضه محاسبه و رسیدگی به اعمال، احضار می‌نمایی از کارهای نیک ما بردار و به نامه اعمال آنان بیفزای!»^۱

در اینجا ملاحظه می‌شود که امام علیه السّلام در مقام شفاعت از امت خطا کار، چگونه از اعمال و رفتار خویش می‌گذرد، و از خدای متعال تقاضا می‌کند که کفه حسنات امت را با شفاعت خویش سنگین نماید.

پاسخ سوم و نقد آن: مقصود امام علیه السلام جنبه تعلیم و تربیت انسان‌ها می‌باشد برخی نیز چنین توجیه کرده‌اند که: مقصود امام علیه السلام از این تعابیر، جنبه تعلیم و تربیت افراد می‌باشد، نه اینکه خود، متّصف به این اوصاف است. بدین صورت که فرد خطاکار در مقام عجز و استغاثه و طلب بخشش از خدای متعال، باید گناهان خود را در نظر بیاورد و پروردگار را با حالت انابه و مسکنت و خطا، خطاب کند، و از او طلب رحمت و رأفت نماید؛ و هر کسی طبعاً در محدوده تصرفات و اعمالی که از او سر می‌زند مرتکب گناهی خاص و خطایی مشخص خواهد گردید. و اینکه امام علیه السلام برخی از معاصی را در این فقرات متذکر شده‌اند، از باب نمونه و مثال است؛ و الا سارق باید اعتراف به سرقت نماید و دروغ‌گو به کذب و همین‌طور ...

این توجیه نیز موهون‌تر و بی‌پایه‌تر از سایر توجیهاست؛ زیرا حالت امام علیه السلام

^۱ بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۳۰۲.

و کیفیت التجاء و ابتهاج و گریه و انابه او، کجا با این توجیه سازش دارد؟! مگر امام مانند هنرپیشه‌هاست که در نقش دیگران خود را به هزار نمایش درمی‌آورند، و حالت تصنعی و مجازی خود را به صورت حقیقت و واقعیت ترسیم می‌کنند؟!

حال که سخن به اینجا رسید، جای آن دارد که قدری راجع به این موضوع بسط سخن دهیم، و پرده از رازی که شاید برای بسیاری از افراد هنوز سر به مهر مانده است، بگشاییم.

تبیین حقیقت وجودی انسان و ملک و افتراقات آن‌ها از حیث مبدا و منتهی انسان عبارتست از نفس و روح قدسی او

حقیقت انسان عبارت است از نفس و روح قدسی که از ذات باری تعالی به نفخه تکوینی، در قالب مثالی و مادی تنزل یافته و مأوا و مسکن گزیده است؛ و به واسطه این تنزل که لازمه اش تعلق به عالم کثرت است، متصف به صفت شهوت و غضب و انانیت و خود محوری و تکثرگرایی خواهد شد. به خلاف ملائکه که در عالم تجرد، بدون اتصاف به شهوت و غضب و حب کثرات و انانیت‌ها، به تسبیح و تقدیس و انجام اوامر پروردگار مشغول می‌باشند؛ و لذا صدور گناه و معصیت که ملزوم انانیت و خود محوری و تکبر و عناد است، از آنان محال خواهد بود.

ملائکه از جهت خلقت و هویت خویش به فعلیت عقلانی رسیده‌اند و هر کدام نسبت به مرتبه تجردی خود، از علم لایتناهی حق بهره برده‌اند؛ و لذا در طی بقاء و حیات خویش از نظر سیر طولی و سعه وجودی، چیزی بر آنان افزوده نمی‌شود و مرتبه‌ای از آنان کاسته نمی‌گردد، و به واسطه همین فعلیت، ارتکاب گناه و عمل مخالف رضای الهی از آنان صادر نمی‌گردد. **بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ**^۱.

جهات افتراق انسان از ملائکه در مبدأ و منتهای خلقت

نفس و روح انسان از حقیقت ذات باری تعالی نشأت و پیدایش یافته است

و اما انسان از دو جهت با ملائکه تفاوت دارد. اول: تفاوت در مبدأ؛ دوم: تفاوت در منتهی.

و اما تفاوت در مبدأ بدین صورت است:

نفس و روح انسان از حقیقت ذات باری تعالی که از او تعبیر به روح پروردگار و حقیقت بسیطه

^۱ سوره الأنبياء (۲۱) ذیل آیه ۲۶ و آیه ۲۷.

^۲ «بلکه [فرشتگان] بندگان ارجمندند * که در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند، و خود به دستور او

کار می‌کنند.»

و مقام هو هویت می شود، نشأت و پیدایش یافته است؛ چنانچه آیات قرآن بر این مطلب تصریح دارد:

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ^۱

و بدین لحاظ است که از بین جمیع اصناف خلایق، فقط انسان متخلّع به خلعت خلیفه الهی می باشد؛ زیرا جامعیت ذات نسبت به اسماء و صفات کلیه، اقتضای جامعیت منشأ از ذات را که همان نفس و روح انسان است، دارد؛ و به واسطه این جامعیت و مبدأیت است که در سیر طولی، انسان می تواند به مرتبه تجرّدی معرفت ذات و فناء ذاتی نایل شود، و پس از فناء ذاتی در مرحله بقاء، جامعیت اسماء و صفات حق را به منصّه ظهور و بروز درآورد.

ولی ملائکه از آنجا که خلقتشان به مادون مرتبه ذات برمی گردد؛ یعنی نشأت آنها در مرتبه علم و قدرت ربوبی تحقّق یافته است، طبعاً از چنین جامعیتی برخوردار نخواهند بود؛ و انتهای سیر طولی آنها، در همان مرتبه نشأت آنان خواهد بود، نه بیشتر؛ و فناء ذاتی برای آنان متصور نمی باشد.

لازمه ارتباط با ماده و عالم طبع حدوث غرائز و ملکات موافق با آن می باشد و اما تفاوت دیگر، از جهت انتهای خلقت در نشئه شهادت و عالم طبع است. بدین صورت که نفس و روح آدمی، پس از پیدایش و شکل گیری، به حسب ظرفیت وجودی هر فرد، در تنزل به مراتب اسماء و صفات، به ادنی العوالم که همین عالم ماده و طبع می باشد، تعلق پیدا نمود؛ و به واسطه این تعلق، به قالب جسمانی و مادی ارتباط حاصل کرد؛ و لازمه این ارتباط، حدوث غرائز و صفات و ملکات مسانخ و موافق با این عالم، همچون غریزه شهوت، جهت استمرار و بقاء نسل؛ و یا غضب، جهت دفاع در مقابل مانع از حیات و تأمین مصالح بقاء و حبّ و رأفت و امثال آنها می باشد.

عدم تفاوت میان ائمه با سایر افراد در تاتر از خصوصیات عالم کثرت و ماده و در این مسأله فرقی بین افراد مختلف با درجات متفاوت نمی باشد؛ یعنی همان طور که لازمه وجود انسان در این عالم، وجود غریزه شهوت و غیره است، و بدون این غریزه استمرار حیات به مخاطره خواهد افتاد، تمایل به جنس مخالف و تعلق به جنس مخالف در نهاد هر فرد از افراد بنی آدم نهادینه شده است، چه این تمایل در افراد عادی و بشر متعارف باشد، یا در اولیاء و معصومین علیهم السّلام؛ و همان طور که ما از بوی خوش لذّت می بریم و از سیمای زیبا مبتهج می شویم و از صدای موزون منبسط می گردیم، امام علیه السّلام نیز همانند ما از این امور بهره مند می شود؛ و همان گونه

^۱ سوره ص (۳۸) آیه ۷۲.

که افراد عادی از زن و مرد از هم آغوشی با یکدیگر لذت می‌برند و طالب استمرار آن می‌باشند، اولیاء خدا نیز همین‌طورند؛ و همان‌گونه که آلام و ابتلائات دنیوی روح و جسم ما را می‌آزارد، آنان را نیز آزرده خواهد کرد؛ و بر این قیاس ...

اینکه برخی می‌گویند: امام علیه السّلام از ارتباطات جنسی به دور است و فقط به جهت حفظ ظاهر، برای بقاء نسل مبادرت به ازدواج می‌کند و هیچ‌گونه لذتی از این ارتباط برای او حاصل نمی‌شود، و یا از طعم خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها نصیبی ندارد، و یا به واسطه اموری که برای سایر افراد موجب حدث می‌شود، او متأثر نمی‌گردد و نیازی به غسل و وضوء ندارد، همه اینها ناشی از جهل و نادانی این افراد به موقعیت و شأن امام علیه السّلام است. اینها تصوّر کرده‌اند که التذاذ از این موارد و تأثر از اسباب حدث، منافی شأن امام است و ساحت قدس و طهارت امام علیه السّلام، از این مسائل به دور است؛ زهی تفکر باطل و اندیشه عبث! از لوازم عالم کثرت و طبع، منافاتی با خصوصیات خلقی و خلقی امام علیه السّلام ندارد

تأثر از لوازم عالم کثرت منافاتی با خصوصیات خلقی و خلقی امام علیه السلام ندارد
شهووت و غضب و التذاذات و تألمات و حدث و غیره، با هویت و صفات ملائکه منافات دارد، نه با خصوصیات خلقی و خلقی امام علیه السّلام؛ و اگر جز این می‌بود، دیگر امام علیه السّلام نمی‌توانست برای ما اسوه و الگو واقع شود، و داستان حضرت یوسف علیه السّلام نمی‌توانست برای ما ارزشی داشته باشد، و حکایت عجیب و غریب هاجرت هاجر با فرزندش اسماعیل و ذبح آن به دست ابراهیم خلیل، چه ثمره‌ای برای ما می‌داشت و چه آموزه‌ای در آن برای مسیر ما به سوی قطع تعلقات و تحقق توحید می‌توانست داشته باشد؟ و از همه مهم‌تر، واقعه منحصر به فرد تاریخ، قضیه عاشورای حسینی، چه پیامی برای نسل‌های بیدار و آزاده و خواهان گسستن از بندهای نفسانی و دام‌های شیطانی و رهایی در فضای ملکوت، می‌تواند داشته باشد؟

اولیاء الهی همچون سائر افراد تلخی‌ها و شیرینی‌های حیات را می‌چشند
آیا در خلقت ما و آنها چنین سرشته‌اند که ما برای از دست دادن فرزندانمان، سوگوار و ماتم‌زده و متألم باشیم و آنان خیر؟ عجب کلام لغو و پوچی است! رضایت بر اراده و مشیت پروردگار در این‌گونه حوادث و استقبال از خواست و تقدیر او کجا، و عدم تألم و تأثر و سوز دل در این مصائب کجا؟ هیچ ملازمه‌ای بین این دو پدیده وجود ندارد.

برخی از بی‌خبران خیال می‌کنند، از آنجا که اولیای الهی و طبیعتاً در رأس آنان حضرات

معصومین علیهم السّلام در مرتبه توحید، همه اشیاء را از ناحیه پروردگار می‌شمرند و با ادراک شهودی توحید اسمائی و صفاتی و افعالی، کلیّه ذوات با ماهیّات مختلفه و صفات متفاوته را منتسب به ذات حیّ قیوم می‌دانند، پس هیچ پدیده و صفت و فعلی در عالم را خارج از دایره وجود نمی‌پندارند؛ و از آنجا که نفس الوجود، خیر محض است، طبعاً آثار و تراوشات وجود نیز خیر و زیبا خواهد بود، و دیگر در این مرتبه بوی نامطبوع برای آنان مفهومی ندارد، و تلخ و شیرین در کام آنان یکسان خواهد بود؛ و همین‌طور ...

این افراد هیچ تصویری از کیفیتِ تکوّن دو نشئه ندارند. آیا تصوّر انتساب همه موجودات به ذات اقدس باری، منافاتی با هویتِ خارجیه آنان که یکی شور و دیگری شیرین است، دارد؟! و آیا زیبا دیدن و نیکو پنداشتن تجلیّات و ظهورات حضرت حقّ، با بُرندگیِ کارد و بریده شدن پوست و گوشت تعارض دارند؟! نه تنها هیچ تعارض و مباحثی در کار نیست، بلکه عین جامعیت وحدت و کثرت، در تجلّی حقّ است؛ و بدون این، دیگر کثرت معنی و مفهومی نخواهد داشت. پس اولیای الهی همانند ما، تلخی‌ها را ذوق می‌کنند و شیرینی‌ها را می‌چشند و در عرصه طبیعت هر چه بر ما تأثیرگذار است، بر آنان نیز تأثیرگذار خواهد بود. همه افراد بشر مکلف و موظّف به انجام دستورات الهی می‌باشند

توفیق قیام به تکالیف و دستورات الهی از ناحیه پروردگار می‌باشد

این مطلب از جهت و حیثیت تکوینی روشن شد و اما از جهت تشریح و مقام تکلیف و مراتب معرفت و تهذیب، همه افراد بشر مکلف و موظّف به انجام دستورات الهی می‌باشند و توفیق قیام به تکلیف از ناحیه پروردگار است، چنانچه در قرآن می‌فرماید:

وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ^۱

«هر نعمتی که از آن برخوردار شوید، از ناحیه خداوند متعال است.»

یا خطاب به پیامبر اکرم صلوات الله وسلامه علیه می‌فرماید:

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ^۲

«و به واسطه بخشش و لطف الهی بود که با مشرکین به نرمی و رفتار نیکوتر برخورد می‌نمایی، و اگر با درستی و سختی، و دلی سخت و غیر قابل انعطاف برخورد می‌نمودی، هر آینه از گرداگرد تو پراکنده می‌شدند و آزرده خاطر از پیش تو می‌رمیدند.»

^۱ سوره النحل (۱۶) صدر آیه ۵۳.

^۲ سوره آل عمران (۳) صدر آیه ۱۵۹.

در این آیه شریفه، خدای متعال اخلاق نیکو را به خود نسبت داده است، و درشت خویی را به خود آدمی و آثار عالم طبع و تعلقات دنیوی.

و یا در دعای صباح، مولای متقیان عرضه می‌دارد:

إلهی، إِنْ لَمْ تَبْتَدِئْنِي الرَّحْمَةَ مِنْكَ بِحُسْنِ التَّوْفِيقِ، فَمَنْ السَّالِكُ بِي إِلَيْكَ فِي وَاضِحِ الطَّرِيقِ.

«پروردگار من! اگر رحمت و لطف تو، از ابتداء شامل حال من نمی‌گشت و توفیق از ناحیه تو

رفیق طریق من نمی‌بود، پس چه کسی می‌توانست مرا به شاهراه سعادت و فلاح و وصل به تو هدایت و دلالت و راهبری نماید؟»

و این سخن از امیرالمؤمنین علیه السلام عین حق است؛ زیرا بدون عنایت و لطف حق، لازمه

نفس متعلق به عالم دنیا، تورط در شهوات و معاصی و زلالت است.

در سوره الضحی راجع به ارتباط رسول خدا با پروردگار و کیفیت دستگیری و هدایت او، چنین

خطاب می‌کند:

أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى * وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى. ۱

«آیا خدایت تو را یتیم نیافت و آنگاه در پناه خویش آورد؟ و تو را گمراه نیافت و سپس به هدایت

و ارشادت پرداخت؟»

مفهوم ضلالت و گمراهی، همان تعلق نفس به کثرات است که بدون عنایت حق، نتیجه‌ای جز

بدبختی و خسارت و تباهی به بار نخواهد آورد.

و در آیه دیگر می‌فرماید:

وَلَوْلَا أَنْ تَبَتَّنَا لَقَدْ كِدْتُمْ تَرَكُنُ إِلَيْهِمْ. ۲

«اگر لطف ما شامل حالت نمی‌گشت و تو را در برابر تقاضاهای خلاف آنان ثابت و محکم و

پابرجا نمی‌گردانیدیم، تو در دام آنان گرفتار می‌شدی و به سوی آمال و توقعات آنان متمایل می‌گشتی.»

و در این زمینه از آیات و روایات و ادعیه مأثوره از معصومین علیهم السلام آن قدر مطلب وجود

دارد که از شمارش خارج است.

دو جنبه و حیثیت موجود در هر انسانی با هر میزان از علم و معرفت و تجرد

بنابراین هر فرد به هر میزان و مرتبه از علم و معرفت و تجرد که رسیده باشد، دو جنبه و دو

۱ سوره الضحی (۹۳) آیات ۶ و ۷.

۲ سوره الإسراء (۱۷) صدر آیه ۷۴.

حیثیت در وجود خویش ارزیابی می‌کند.

جنبه و حیثیت اول: همان اقتضای فقر و مسکنت و خسران و تباهی است که لازمه ورود و وفود در این دنیا و کثرات است، که توأم با شهوات و خود محوری‌ها و تجاوز به حقوق و حریم دیگران می‌باشد.

و حیثیت دوم: لطف و عنایت و توفیق حضرت حق است که اقتضای عبودیت و سکونت و اطمینان و نورانیت و صفای باطن و رعایت عدل و سداد و برخورداری از همه مواهب عامه و خاصه پروردگار است. و این دو جنبه پیوسته و به طور ناگسستنی همراه و همدم با انسان خواهند بود و دمی از او جدا نخواهند شد، و هر کدام جایگاه خود را خواهند داشت و تعارضی با یکدیگر حتی در یک لحظه پیدا نخواهند کرد. و لذا می‌بینیم که در سخنان اولیای الهی از هر دوی این حالات و روحيات و خصوصیات، مطالبی به چشم می‌خورد.

خواجه عبدالله انصاری در مناجات خویش گوید:

الهی! چون در تو می‌نگرم، از جمله تاجدارانم و تاج بر سر؛ و چون به خود می‌نگرم، از جمله خاکسارانم و خاک بر سر.^۱

خواجه دو عالم، سرور کائنات در مقام عزت حضرت حق، خطاب به **وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ**^۲ شود، و در قرب به مرتبه ذات و ورود در حریم اله به توصیف **ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ**^۳ متصف گردد؛ و در مقام عبودیت و مسکنت و ذلت عرضه می‌دارد:

اللَّهُمَّ! لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.^۴

«پروردگارا! به مقدار چشم به هم زدنی، مرا در دنیا و آخرت به خود وامگذار.»

حضرت مولانا سید هاشم حداد - رضوان الله عليه - در جایی می‌فرماید:

هزار معجزه ظاهری به اندازه یکی از مطالب و مسائل ما نمی‌رسد.

و در مقام و منزلت بشری و ذلت خود می‌فرماید:

^۱ مناجات خواجه عبدالله انصاری، ص ۱۱۲، مناجات ۲۱۳؛ ص ۱۱۹، مناجات ۲۲۳، با قدری اختلاف.

^۲ سوره النجم (۵۳) آیه ۳ و ۴.

^۳ سوره النجم (۵۳) آیه ۸ و ۹.

^۴ الإقبال، ص ۸۱ و ۱۶۰؛ مصباح الکفعمی، ص ۶۰۴.

وقتی به خود می‌نگرم، می‌بینم خدای متعال از من رو سیاه‌تر در تمام کره زمین کسی را نیافریده است.

و هر دوی این حالات صحیح است، و هر دو به حق و حقیقت است.

امیرمؤمنان علیه السلام در مرتبه ظهور ولایت و تجلی مشیت قاهره، خود را قسیم الجنه و النار برمی‌شمرد و با احاطه به تمام عالم وجود ندای سلونی قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي^۱ بر می‌آورد؛ و در مقام تضرع و خشوع و نگرش عبودیت، مناجات مسجد کوفه را سر می‌دهد.

بنابراین نباید چنین تصور کرد که معصومین علیهم السلام این عبارات را صرفاً جهت تربیت و تعلیم ما بر زبان آورده‌اند، بلکه آنها واقعاً و حقیقتاً به معنا و مفهوم این تعابیر رسیده‌اند و از روی واقع این کلمات را ادا می‌کنند، و بلکه از همه افراد بشر بیشتر و بهتر و رساتر به این مفاهیم دسترسی یافته‌اند. وقتی امام سجّاد علیه السلام به خداوند عرض می‌کند:

«من آن کسی هستم که برای گناهان کبیره متوسّل به رشوه شده‌ام»،^۲ واقعاً خود را در یکچنین وضعی احساس می‌کند و با خدا شوخی نمی‌کند و شکسته نفسی نمی‌نماید؛ زیرا مقامعرض با پروردگار شوخی و شکسته نفسی بر نمی‌دارد، تعارف بر نمی‌تابد؛ مقام، مقام عرضحقایق و واقعیات است، نه مقام مجاز و استعارات. امام علیه السلام که با خدا رودریاستی ندارد. این واقعیّت را همچنان که ما بالعیان در حالات و نفسانیات خود مشاهده می‌کنیم، همین‌طور امامعلیه السلام مشاهده و احساس می‌کند.

و لذا خدای متعال در داستان حضرت یوسف می‌فرماید: **وَلَقَدْ هَمَمْتُ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ^۳**؛ یعنی اگر آن حقیقت معصیت را که ظلمت و آتش و ابتعاد از حق است نمی‌دید، قطعاً به‌این عمل زشت اقدام می‌نمود. پس حضرت یوسف علیه السلام دقیقاً به این فقرات حضرت سجّادعلیه السلام واقف است، و کاملاً به مفهوم و معزای آن رسیده است و با تمام وجود صحت و واقعیّت آن را احساس می‌کند.

ائمه اطهار و اولیاء در هنگام مناجات و دعا و التجاء به جنبه مربوبی و خلقی خود نظر داشته‌اند حال که مسأله کاملاً روشن و واضح گشت، به این مطلب می‌رسیم که چرا بزرگان و معصومین علیهم السلام در هنگام التجاء و دعا و درخواست از پروردگار به این جنبه مربوبی و خلقی و بشری

^۱ الأملی للصدوق، ص ۱۳۳ و ۳۴۱ و ۳۴۳.

^۲ الإقبال، ص ۷۱: «أنا أَلذی أُعْطیتُ عَلی الْمَعْصِی جَلِیلَ [مَعْصِی الْجَلِیلِ] الرُّشَا.»

^۳ سوره یوسف (۱۲) صدر آیه ۲۴.

نظر داشته‌اند، نه به حیثیت ربوبی و جنبه ربطی و الهی، و در ادعیه و نیایش با پروردگار توجّهی به آن صورت مسأله ندارند.

این مطلب بسیار سهل و بدیهی می‌نماید؛ زیرا بنده در مقام تقاضا و درخواست از مولا و صاحب اختیار خویش، هیچ‌گاه نمی‌آید از اوصاف و نعوت مولا و آقای خود برای خویش حساب باز کند؛ زیرا همه آن اوصاف و حالات از جانب مولای او افاضه شده و ارتباطی به او ندارد.

آیا صحیح است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مقام استغاثه و درخواست به درگاه قاضی الحاجات به خدا عرضه بدارد: خدایا! کسی در برابر تو قرار گرفته که قادر است شقّ القمر کند و خورشید را نگاه دارد، و سنگ‌ریزه را به شهادت آورد و همه عوامل و فواعل عالم وجود در تحت اراده و تسخیر او قرار دارند و همه ملائکه و فرشتگان گوش به فرمان او می‌باشند؟!

اگر او با خدا این چنین خطاب کند، خدا در جوابش خواهد فرمود:

بگو بینم این مسائلی را که به رخ من کشیدی، از پیش خود آوردی، یا افاضه و عنایت من بود به تو؟ تو قادر نیستی حتی پشه‌ای را از خود دور سازی، آنگاه این خوارق عادات را به رخ من می‌کشی و در مقابل من عرض اندام می‌نمایی؟!

اینجاست که ما تحقیقاً و واقعاً حقیقت توحید و توحید الحقیقه را در وجود اولیای الهی ممثّل و مجسم می‌یابیم، و سایر افراد در مراتب مختلفه معرفت، به شرک و نفاق مبتلا می‌باشند. خدا عالم اعتبار و مجاز و گزافه‌گوئی نیست

عالم اولیای خدا، عالم اعتبار و مجاز و گزافه‌گویی نیست، عالم حقّ است

عالم اولیای خدا، عالم اعتبار و مجاز و گزافه‌گویی نیست، عالم حقّ است و سخن آنان بر اساس حقّ است، نه بر سبیل مجاز و توریه و تأویل و توجیه؛ چنان‌که در عرف محاوره بین افراد چنین است. گاه در مقام تمجید و اغراق، چنان فرد را به آسمان می‌برند که به مرتبه قاب قوسین می‌رسد، و گاه در مقام تنقید و تعییر آن‌چنان بر زمین می‌کوبند که اثری از او باقی نخواهد ماند. گاهی فردی را بر ماه می‌نشانند، و گاه بنده خدایی را در قعر چاه؛ ولی رسم و دین مردان الهی این چنین نیست.

بنابراین گرچه در این وصیّت‌نامه امیرالمؤمنین به امام حسن علیهما السلام خطاب اسیر الشّهوات و یا تاجر الغرور دارند، ولی این خطاب، خطاب به جبلّت آدمی و شاکله اوست، خواه امام مجتبی علیه السلام باشد، یا افراد دیگر، همه و همه در این اتّصاف داخل و مشمول می‌باشند.

عمل به این وصیّت‌نامه انسان و جامعه را در چنین موقعیّت و فضائی قرار خواهد داد؛ و بدین

داعی و منظور، جمعی از اخلاء روحانی و إخوان طریق بر این کمترین فرض نمودند که به ترجمه و توضیح این اکسیر سعادت و ره توشه فلاح و سعادت و سرمایه تجارت اخروی اقدام نمایم. لذا این حقیر، ملتَمَس ایشان را به دیده منت نهاده و با برخی از تعلیقات و اضافات، به مشتاقان لقاء حضرت دوست و پیروان راستین تشیع علوی تقدیم می‌دارم؛ و از همه شیعیان مخلصش امید دعای خیر و شفاعت روز بازخواست را دارم. **يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ**^۱.

مگر صاحب‌دلی از روی رحمت ** کند در حق درویشان دعایی

^۱ سوره الشعراء (۲۶) آیه ۸۸ و ۸۹.